



امیر انباشته‌های

سپس رفت و از این پس باید دین دیگری جز اسلام رواج یابد.

علی محمد شیرازی معروف به باب- که چند سالی در گرمای بوشهر ریاضت کشیده بودو بارها به خاطر دیوانگی و مشکلات روانی از صدور حکم درباره او امتناع کرده بودند- از سوی سرویس‌های جاسوسی مناسب برای اهداف استعمار شناخته شد.

دشمنان امیر

بهائیت و روس تزاری

اولین دولت فزونیخواه و استعمارگر، که سران باییت و بهائیت با آن در پیوند بوده‌اند، امپراتوری روس تزاری است؛ امپراتوری متجاوز و درازدستی که در نیمه اول قرن نوزدهم، با زور و نیرنگ ۱۷ شهر از آبادترین شهرهای کشورهای ایران را اشغال و از پیکر آن جدا کرد و پس از آن نیز تا زمان فروپاشی (۱۹۱۷م) همواره سد راه آزادی و پیشرفت ایران اسلامی بود...

علاوه بر منابع غیربهائی، در آثار خود بابیان و بهائیان نیز شواهد و دلایل تاریخی زیادی وجود دارد که حاکی از پیوند سران این دو فرقه - خصوصاً بهائیان و بالخصوص شخص حسینعلی بها - با امپریالیسم تزاری است.

۲. محمد علی زنجانی (رئیس بابیان زنجان) که در آن شهر مدت‌ها با قشون اعزامی از سوی امیرکبیر جنگید، در خلال جنگ به یارانش اطمینان داده بود که «دولت روس به یاری آنان خواهد آمد». فریدون آدمیت، پس از نقل این مطلب از زبان «ابوت»، مأمور انگلیسی که از آن شهر می‌گذشته، سخن جالبی دارد: «ملاحمد علی زنجانی که دعوی فتح کره زمین را داشت و معتقد بود که تاجداران جهان باید فرمان وی را به گردن نهند، و حتی حکومت مصر را به دست یکی از اولیای مقدس سپرده بود، چطور شد که به صاحبش وعده داد که امپراتور روس که در زمره همان شاهان کافر بود، به یاری آنان خواهد آمد؟! آن بیچارگان ابله هم باور فرموده بودند». همچنین، منابع بابی تصریح دارند که در جریان درگیری فوق، سفیر روسیه (پرنس دالگوروی) به امیرکبیر به علت سرکوب و قلع و قمع بابیان شورشگر در آن شهر اعتراض کرد.

۳. ماجرای تجمع بابیان (تحت رهبری قدوس، قره‌العین و حسینعلی بها) در ۱۲۶۴ق در بندشت (واقع در حوالی شاهرود) در تاریخ مشهور است. در آنجا تصمیم گرفته شد که بابیان در ماکو (بازداشتگاه علی محمد باب) گردآیند و

انگلستان بود به طوری که جاسوسان و مأموران انگلیسی در پست‌ها و لباس‌های مختلف همه چیز را زیر نظر داشتند. اما امیرکبیر هوشمندانه دست به یک سری از اصلاحات زد. کلیه مستمری‌های گزاف را که بدون استحقاق به درباریان می‌دادند از بودجه حذف نمود و علاوه بر آن اصل صرفه‌جویی در هزینه حتی هزینه‌های دربار و شخص ناصرالدین شاه را اجرا نمود و در اندک مدتی بین درآمد و هزینه کشور تعادل برقرار ساخت. منسوخ ساختن راهزنی، تأسیس بیمارستان، ثبت‌نام از معلولین برای آموزش، منع استعمال الکحل، تأسیس درالقون و اداره پست، و بنای روزنامه فارسی وقایع اتفاقیه بخشی از اقدامات اصلاحی امیرکبیر در مدت سه ساله صدارت است.

میرزای بی‌همتا

بد نیست داوری رابرت واتسون، عضو مهم سفارت انگلیس (سفارتی که در توطئه بر ضد امیر، پیشگام بود) را نیز در مورد امیر بشنویم:

«در میان همه رجال اخیر مشرق زمین و زمامداران ایران که نامشان ثبت تاریخ جدید است، میرزا تقی خان امیرنظام بی‌همتا است. دیوجانس [حکیم وارسته و مشهور یونانی] روز روشن با چراغ در پی او می‌گشت. به حقیقت، سزاوار است که به عنوان «اشرف مخلوقات» بشمار آید. بزرگوار مردی بود». همو درباره امیر می‌نویسد: «میرزا تقی‌خان بر آن شد که نیکبختی مادی مردم را فراهم کند و تمایلات نکویده آنان را مهار گرداند. این وزیر، هدفی از آن هم عالی‌تر داشت؛ هرآینه تدابیرش استمرار می‌یافت، در اخلاق و کردار ایرانیان تغییری اساسی و ریشه‌دار تحقق می‌پذیرفت»

اعتقاد به امام زمان و اطاعت از دستورات اسلام با محوریت روحانیت، نکاتی بود که ذهن دولت‌های استعمارگر را به چالش کشاند. استعمارگران از طرفی ایران را خاکی آزاد و از طرفی دیگر ایرانیان متحد را صاحب اندیشه‌ای یکپارچه یافتند، به همین خاطر موقعیت استعماری خود را در خطر دیدند و برای تثبیت خود دست به اجرای سیاستی با نام «مذهب‌سازی» زدند، هدفش «انکار مهدویت» و شعارش «تفرقه بینداز و حکومت کن». روس‌ها و انگلیس‌ها درصدد بودند اتحاد اسلامی ایرانیان را متزلزل کنند و اندیشه آنان را به گونه‌ای تغییر دهند تا به راحتی زیر بار استعمار بروند. بابی‌گری و بهایی‌گری دستاورد همین سیاست بود و رهبران با سوء استفاده از انتظار منجی موعود همگی خود را امام زمان معرفی کردند. آنها هدفشان این بود که به مردم ناآگاه بقولانند حضرت مهدی در دوره‌ای آمد و

بزرگوار مردی بود

قائم مقام فراهانی - صدراعظم شریف، ضد استعمار و شهید عصر قاجار، که در تیزیابی سیاسی و نکته‌دانی ادبی، شهره تاریخ است - میرزا تقی خان امیرکبیر را از کودکی می‌شناخت. چه، پدرش (کربلایی قربان) همشهری و خدمتگزار قائم مقام بود و تقی کوچک نیز در مجلس درس فرزندان قائم مقام شرکت می‌جست. قائم مقام، تقی نوجوان را (به لحاظ استعداد) بر پسران خود ترجیح بسیار می‌نهاد و یک روز که با مشاهده نامه‌ای از امیر، از نکته‌سنجی وی سخت به شگفت آمده بود، به یکی از دوستانش چنین نوشت: «حقیقت، من به کربلایی قربان حسد بردم و بر پسرش می‌ترسم... این پسر خیلی ترقیات دارد و قوانین بزرگ به روزگار می‌گذارد».

سال ۱۲۶۴ق رو به پایان است و جدال چندین ساله محمد شاه قاجار و بیماری نفرس که نه اش شدت گرفته است. دست آخر محمد شاه تسلیم شد و نفرس جان او را گرفت و پس از ۱۴ سال سلطنت درگذشت و ایرانی پر از آشوب بر جای گذاشت. در همان سال ناصرالدین میرزا تاجگذاری کرد و میرزا تقی‌خان فراهانی را با لقب اتابک اعظم به صدارت برگزید. او پس از مدتی به لقب امیرکبیر ملقب گردید.

هنگامی که امیرکبیر به صدارت رسید خزانه، تهی و سیاست خارجی در دست دولت‌های خارجی با نفوذی مثل روسیه و

نقش بی‌بدیل امیر در سرکوب بابت

از بدشانسی‌های بابیان و بهائیان، آن است که تاریخ، اعدام باب و سرکوب قیام پیروانش در دوران قاجار را عمدتاً به پای شخصیتی می‌نویسد که تحلیلگران تاریخ (اعم از ایرانی و خارجی) نوعاً وی را شخصیتی وطنخواه، اصلاح‌طلب و ضد استعمار می‌شناسند: شادروان امیر کبیر!

مهدی بامداد، یکی از اقدامات امیر کبیر در زمان صدارت را، در کنار «اصلاح امور مالیاتی-ارتش-تنظیم بودجه و تعدیل جمع و خرج مملکتی»، «قلع و قمع فتنه» تجزیه‌طلبانه «حسن خان سالار در خراسان»، «برافراشتن بیرق ایران در ممالک خارجه»، «تأسیس دارالفنون» و «ایجاد روزنامه وقایع اتفاقیه» «فرونشاندن انقلاب بابیان» می‌داند و با اشاره به «شورش‌ها و انقلابات خونین» پیروان باب در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه در کشور می‌نویسد: «اگر عرضه، کفایت، درایت، لیاقت و مدیریت... امیر کبیر در امور نبود غائله و دامنه شورش‌ها به این زودی‌ها خاموش نمی‌شد و در این صورت حتمی بود که وضع دولت و ملت ایران دگرگون می‌گردید».

دکتر عبدالحسین نوایی نیز نقش امیر در سرکوبی بابیه را بسیار تعیین‌کننده می‌داند: «میرزا تقی خان... با قتل باب در تبریز و سرکوب کردن فتنه زنجان و نی‌ریز، بساط باب را در ایران واژگون ساخت و نگذاشت که ریشه فساد بیش از این در این سرزمین جایگیر گردد».

نقش بی‌مانند امیر در سرکوب شورش بابیان، مورد تأیید و تصریح مورخان بابی و بهائی نیز هست. نورالدین چهاردهی، پژوهنده تاریخ باب و بهاء، «از بزرگان ازلی‌ها و بهائی‌ها شنیده است که باب و یارانش همگی در صد تغییر رژیم قاجاریه بوده و به جای آن، تمامی قوای خود را مصروف برپا شدن حکومت بیان [کرده] بودند و اگر... امیر کبیر نبود مسلماً به مقصود خود می‌رسیدند».

چهل سال حسرت شاه

یکی از دشمنان امیر کبیر مادر ناصرالدین شاه است. او پس از درگذشت محمدشاه زمام امور را در دست گرفت. مهدعلیا از آغاز صدارت امیر کبیر نتوانست سیاست‌های اندیشمندانه او را تحمل کند پس به دشمنی با امیر پرداخت و به شاه نوشت: «میرزا تقی‌خان شاهزاده‌های بیچاره را از سگ کمتر کرده است...». مهدعلیا سرانجام با فریب فرزندش اسباب قتل امیر کبیر را فراهم کرد. ناصرالدین شاه بعدها از کرده‌اش پشیمان شد و به ولیعهد خود نوشت: «قدر نوکر خوب را بدان، من چهل سال است بعد از امیر، خواستم از چوب آدم بتراشم و نتوانستم».

حسین فردوست در اعترافاتش می‌گوید: «در دوران هویدا، ایادی تا توانست وزیر بهایی وارد کابینه کرد و این وزرا بدون اجازه او حق هیچ کاری نداشتند.» فردوست در جایی دیگر تعداد مشاغلی را که ایادی در آنها دست داشته تا ۸۰ شغل شمرده است.

گویا ایادی بر ایران حکومت می‌کرد نه محمدرضا پهلوی!

امیرعباس هویدا نخست‌وزیر محمدرضا که پس از علم و حسنعلی منصور روی کار آمد به مسلک بهائیت درآمده بود و عقاید آنان را در ایران تبلیغ می‌کرد. پدربزرگش از مریدان عباس افندی (عبدالبهاء) بود که به اسرائیل رفت و به خدمت تشکیلات بهائیت درآمد. بهائی‌ها پدرش را برای ادامه تحصیل به اروپا فرستادند و او بعدها به وزرات خارجه راه یافت. امیرعباس هویدا عملکردی داشت که ایران را به سمت تحقق اهداف استعمار پیش می‌برد. شاهی که نکوست از وزیرش پیدا است.

عباس افندی: ما جانمان فدای انگلیس!

عباس افندی در سال‌های ۱۹۱۳ — ۱۹۱۱م سفری به اروپا و امریکا کرد و طی سخنرانی‌هایی در مجامع گوناگون آن دیار ایراد نمود، صراحتاً از انگلیس (و امریکا) جانبداری کرد. برای نمونه، در یکی از سخنرانی‌های خود (در منزل میسیس کراپر، سال ۱۹۱۱) مدعی شد که: «اهالی ایران بسیار مسرورند از این که من آمدم اینجا. این آمدن من اینجا سبب الفت بین ایران و انگلیس است. ارتباط تام [بین دو کشور] حاصل می‌شود و نتیجه به درجه‌ای می‌رسد که بزودی از افراد ایران، جان خود را برای انگلیس فدا می‌کنند و همین طور انگلیس خود را برای ایران فدا نماید»

پاداش خدمت به امپراتوری

پس از تحکیم پایه‌های سلطه انگلیس بر قدس، دولتمردان انگلیسی حاضر در فلسطین، در نامه به لندن، پیشنهاد کردند بابت خدمات صادقانه و مستمر «عباس افندی» به «آرمان بریتانیا» و استفاده افسران بریتانیایی مستقر در حیفا از «نفوذ و نظریات ارزشمند» پیشوای بهائیت، نشان و لقب عالی امپراتوری به وی اعطا گردد. این پیشنهاد تصویب شد و ژنرال آللنی (فرمانده کل قوای بریتانیا) ۴۴ همراه دستیارش مائور تئودور پول ۴۵، در آوریل ۱۹۲۰ رسماً مراسمی برپا کرد و به نمایندگی از دربار لندن، به پیشوای بهائیان، لقب «سر» (Sir) و نشان «شوالیه امپراتوری» (Knight hood) داد.

برای رهایی وی، به مقرش حمله برند و در برابر دولت وقت ایران (محمد شاه و حاجی میرزا آقاسی) «ایستادگی» ورزند و چنانچه شکست خوردند «به خاک روسیه» پناهنده شوند.

بهائیت و انگلیس

زمانی که فرقه بابیت، در نزاع‌های درون گروهی دهه ۱۲۸۰ق در عثمانی، به دو گروه «ازلی» (تحت ریاست صبح ازل) و «بهائی» (به رهبری حسینعلی بها) تجزیه و تقسیم شد، ازلی‌ها شکار انگلیس شدند و بهائیان، همچنان، در سهم روسیه باقی ماندند.

در مورد روابط صبح ازل (یکی از رهبران بابی) با انگلیسی‌ها نیز بسیاری از مورخان (اعم از ایرانی و اروپایی) صراحتاً از حقوق‌گیری ازل از انگلیسی‌ها در قبرس یاد کرده‌اند. لرد کرزن، سیاستمدار مشهور انگلیسی، در «ایران و مسئله ایران» تصریح می‌کند: «صبح ازل که در قبرس سکنی داشت، مقرری خاصی از حکومت انگلستان دریافت می‌نمود» مورخان ایرانی نیز همچون کسروی، اسماعیل رائین و فریدون آدمیت به ارتباط ازل با انگلیسی‌ها تصریح دارند.

بهائیت نیز برای ابد، بسته و پیوسته به روسیه باقی نماند و با فروپاشی امپراتوری تزاری در اواخر جنگ جهانی اول و ظهور دولت انقلابی شوروی در آن کشور (که به بهائیان، به چشم «زائده» دولت تزاری می‌نگریست) این فرقه نقطه اتکا پیشین را از دست داد و توسعه قدرت استعماری بریتانیا در خاورمیانه و بویژه اشغال نظامی فلسطین (مقر پیشوایان بهائیت) توسط قشون انگلیس، رهبر وقت این فرقه، عباس افندی را (که از مدت‌ها قبل، در خط ارتباط با غرب افتاده بود) به عنوان قبیله سیاسی جدید، به سمت لندن سوق داد.

بهائیان و دربار پهلوی

بهائیت در دوره پهلوی قدرت و نفوذ فراوانی پیدا کرد. رضاخان رابطه خوبی با بهائیت داشت تا حدی که صلاح دانست محمدرضا و اشرف در مدرسه بهایی‌ها درس بخوانند. او اسدالله صنیعی را که یک بهایی طراز اول بود آجودان مخصوص محمدرضا کرد. صنیعی بعدها به وزارت فرهنگ و وزارت خوار و بار رسید.

تیمسار عبدالکریم ایادی ابتدا به عنوان پزشک مخصوص دربار به محمدرضا پهلوی نزدیک شد و سپس به با نفوذترین فرد دربار و مقتدرترین فرد کشور تبدیل شد.